



۱۷۰ نامه‌هایی از جزیره

تنها

بازگویی فیلم
نامه‌هایی از
یووجیما

«نامه‌هایی از یووجیما» به صورت موازی با فیلم «پرچم‌های پدران ما» راوی مستند واقعه تاریخی و هولناک یووجیماست. یووجیما که در ۷۵۰ مایلی جزیره یوکوهامای ژاپن قرار دارد، جزیره‌ای خالی از سکنه و بسیار دور افتاده است، اما ایالات متحده آمریکا پس از اعلان جنگ با ژاپن در سال ۱۹۴۱ قصد داشت آن را پایگاه نیروهای زمینی و دریایی خود کند. فیلم «نامه‌هایی از یووجیما» داستان مقاومت ارتش ژاپن در برابر ارتش و ناوگان ایالات متحده آمریکا است که به کارگردانی کلینت ایستوود و با تهیه‌کنندگی اسپیلبرگ ساخته شده است.

داستان فیلم از جزیره یووجیما شروع می‌شود که در زمان حال (سال ۲۰۰۵) به موزه تبدیل شده. جزیره‌ای که هر گوشه‌اش نشانی از جنگ وجود دارد و مانند یک موزه وسیع به نظر می‌رسد. تونل‌های وسیع و معروف جزیره مورد کند و کاو کارشناسان مرمت است که سخت مشغول کارند؛ ناگهان در میان این تونل‌های کوهستانی یک گونی بزرگ پیدا می‌شود و با همین مقدمه وار دو قایع گذشته این جزیره در سال ۱۹۴۴ می‌شوبیم؛ زمانی که یکی از شخصیت‌های اصلی فیلم، سایگو، مشغول حفاری در کنار ساحل جزیره یووجیما است. در همان زمان ژنرال کوریبایاشی را می‌بینیم که به عنوان فرمانده کل از جانب امپراطور به یووجیما اعزام شده تا در برابر حمله ناوگان آمریکایی‌ها دفاع کند. سایگو، ناتواییست که تمام اموال خود را به امپراطور بخشیده و به جبهه نبرد اعزام شده، اما زن او هنگام عزیمت به جبهه، باردار است و فرزند دخترش، هنگامی که سایگو مشغول انجام خدمت است به دنیا آمده. از همان آغاز شاهد نامه‌نگاری‌های متعدد سایگو به همسرش هانا کو هستیم که به صورت نریشن برای ما خوانده می‌شود. از آن طرف، شخصیت اصلی دیگر نیز که ژنرال کوریبایاشی است، به فرزندش تارو

نامه‌می نویسد و بدین شکل، شخصیت‌های اصلی داستان و انگیزه نامه‌نگاری‌شان در مقدمه اثر معرفی می‌شوند. ژنرال کوریبایاشی تحصیل کرده آمریکا و مردی باهوش است که یک فرمانده خوب را برای زیردستانش اینگونه تشریح می‌کند: «یک فرمانده خوب از مغزش استفاده می‌کند نه از شلاقش!» او آداب‌دان، منظم و صبور است و چند روزی در جزیره قدم می‌زند تا بتواند راه کاری برای متوقف کردن ارتش آمریکا پیدا کند. او در نهایت چاره‌ای جز حفر تونل‌هایی پیچ در پیچ در دل کوه به ذهنش نمی‌رسد. راه کاری که نخست با مخالفت فرماندهان سنتی زیر دستش روبه‌رو می‌شود؛ اما در نهایت دستور ژنرال

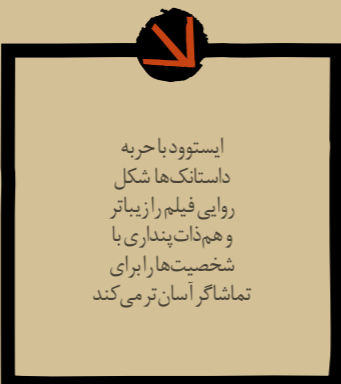
است که باید اجرا شود و سربازان، که سایگو نیز جزو آنان است، شروع به ساخت تونل‌ها می‌کنند. تا قبل از حمله آمریکایی‌ها فیلم به مدت پنجاه دقیقه کند و کاو و تلاش ژنرال و سایگو و فرماندهان و سربازان را نشان می‌دهد و در میانه داستان مقاومت که همان داستان اصلی فیلم است، سه داستانک در مورد شخصیت‌هایشان می‌دهد. نخست داستان سانسور نامه‌های سایگو است که از وقایع مستند هنگ‌های نظامی ژاپن اقتباس شده است. در آن شلوغی و عجله برای ساخت تونل‌ها، سایگو برای فرستادن نامه برای همسر و بچه‌اش تلاش می‌کند. پستیچی هنگ که تمام نامه‌های قبلی سایگو به همسرش را خوانده بخشی از نامه را سانسور می‌کند و به سایگو می‌گوید: «بهتر است همینجا سانسور شود تا اینکه فرستاده نشود!». دومین داستانک فلاش‌بکی است که درباره کوریبایاشی و زندگی او در آمریکا می‌بینیم. او در کنار خیابان نشسته است و نقاشی می‌کشد و ماشین‌ها ترافیک کرده‌اند. کوریبایاشی بالحنی طنز خطاب به تارو فرزندش می‌نویسد که: «آمریکا پر است از ماشین!» سومین داستانک قبل از رویارویی ارتش آمریکا و ژاپن، یکی از احساسی‌ترین



کوریبایاشی فرمانده نیروهای ژاپن در جزیره یووجیما

سکانس‌های فیلم است؛ یعنی هنگامی که سایگو و همسرش (هانا کو) را در مغازه -خانه‌شان می‌بینیم. در همان لحظه سربازی از طرف ارتش افتخار اعزام به ارتش را برای آنان می‌آورد. هانا کو از این خبر بهت‌زده می‌شود و به سایگو می‌گوید او حتما می‌میرد چون هیچ کس بازنگشته است و سایگو با نزدیک شدن به بچه‌ای که هنوز در شکم هانا کوست، به او قول می‌دهد تا باز گردد. ایستوود با حربه داستانک‌های فلاش‌بک و فلاش‌فورواردها (بازگشت به گذشته و بازگشت به آینده) داستان حماسی خود را از یکنواختی خارج می‌کند و به تماشاگر اطلاعاتی از بیوگرافی آنها را می‌دهد که شکل روایی فیلم را زیباتر و هم‌ذات‌پنداری با شخصیت‌ها را برای تماشاگر آسان‌تر می‌کند.

نیمه دیگر فیلم را از زمان خبر حرکت ناوهای آمریکایی به سمت یووجیما تا آغاز و اوج حمله آنها تشکیل می‌دهد. هنگامی که خبر حرکت ناوگان آمریکایی به سوی یووجیما به کوریبایاشی می‌رسد، او به میان سربازان و فرماندهانش می‌آید و آنها را با سخنرانی خویش آماده نبرد می‌کند. پس از آن همگی سربازان به سراغ قلم و کاغذهایشان می‌روند تا نامه‌هایی از یووجیما را به دورترین نقاط خاک ژاپن برسانند و پس از آن کمر بندهای



ایستوود با حربه داستانک‌ها شکل روایی فیلم را زیباتر و هم‌ذات‌پنداری با شخصیت‌ها را برای تماشاگر آسان‌تر می‌کند

سنتی خود را که نشانی از شناس است دور کمرشان می‌بندند تا با مرگ مواجه نشوند. فیلم از این پس با داستانک‌های متعددی ادامه پیدا می‌کند که در آنها به شخصیت‌های دیگری در طول جنگ نیز پرداخته می‌شود. اولین داستان مربوط به آداچی فرمانده هنگی است که فرمان هاراگیری (خودکشی) را به سربازانش می‌دهد. هنگامی که هنگ آداچی و سربازانش که سایگو نیز یکی از آنان است، نمی‌تواند مقاومت کند، به جای عقب‌نشینی و تجهیز، فرمانده آداچی دستور خودکشی می‌دهد و همه سربازان این کار را در طول فجیع‌ترین و خشن‌ترین صحنه‌های فیلم به عمل می‌آورند. سایگو شاهد این خودکشی دسته

جمعی است که در زمان سامورایی‌ها با شمشیر انجام می‌شد و حال با کشیدن خشاب نارنجک‌ها در تونل صورت می‌گیرد. به تصویر کشیدن هاراگیری دسته جمعی با یک دستور انتحاری یکی از نقاط تاثیرگذار فیلم است و ایستوود این صحنه را با خشونت تمام به تصویر می‌کشد. در میانه جنگ که به مرور ارتش ژاپن در برابر تعداد بالا و قدرت نظامی ناوهای آمریکایی رو به انحطاط و شکست است، فرماندهان نظامی سنتی، ابتداء دستور هاراگیری و سپس دستور ترک تونل‌ها و عملیاتی تک نفره در برابر تانک‌های دشمن می‌دهند تا شاید بخش‌هایی از یووجیما را که به تصرف در آمده پس بگیرند، اما نمی‌توانند. ستوان آیتو که به تنهایی خود را میان مردگان پنهان کرده تا آمریکایی‌ها را بکشد و تانک‌هایشان را نابود کند، هرگز موفق به این کار نمی‌شود و دست آخر به اسارت آمریکایی‌ها در می‌آید. تاکیشی یکی دیگر فرماندهان که عاقلانه‌تر رفتار می‌کند و به دستورات ژنرال پایبند است کور می‌شود و در عین حال به یک سرباز آمریکایی پناه می‌دهد تا روحیه انسان‌دوستانه خود را نشان دهد. اما سرباز آمریکایی می‌میرد. در حین همین اتفاقات است که حربه ساختاری فیلم یعنی بازگشت به گذشته

